

در قسمت اول، داستان زندگی باپو را از تولد تا 45 سالگی بررسی کردیم. حالا می خواهیم بدانیم بعد از بازگشت به هند چه اتفاقی برای باپو افتاد. بعد از بازگشت به هند، گاندی به خاطر موفقیت هایش در آفریقای جنوبی و شیوه مبارزاتش، فردی نسبتاً شناخته شده بود و استقبال خوبی هم از او کردند.

گاندی بعد از رسیدن به هند با وجود تمام فرصت های خوبی که برای سخنرانی در هند داشت، اولین تصمیمی که گرفت این بود که به مدت یکسال سکوت کند. به قول خودش: "دهانم و بیندم و گوش هایم را باز کنم" او می خواست حرف مردم را بشنود و شرایط جامعه را بررسی کند تا با اوضاع، بیشتر آشنا شود.

او 22 سال آفریقای جنوبی بود و از کشورش دور بود به همی دلیل آشنا شدن با اوضاع کشور، امری طبیعی بود. در یکسال اول باپو به جاهای مختلف کشورش سفر کرد و اطلاعات خودش را، از وضعیت مردم در جاهای مختلف کشور بالا برد.

چیزی هم که بیشتر از همه به چشم آمد، کیفی و عدم رعایت بهداشت مردم کارگر و فقیر بود. حالا بعد از بازگشت محل سکونت خود گاندی، در یک اتاق در آشرام ساتیاگراها بود. قبلاً گفتیم که آشرام مکانی است که در هند بسیار زیاد است، فضای عرفانی دارد و معمولاً در سکوت است، از حداقل امکات برخوردار است و کسانی که می خواهند عبادت کنند یا ریاضت بکشند، آنجا می آیند.

باپو هم آشرامی تاسیس کرد به نام آشرام ساتیاگراها و در کنار 200، 300 نفر دیگر باهم زندگی می کردند. آشرام گاندی قوانین خاص خودش را هم داشت

## قوانین آشرام تازه تاسیس گاندی

در قوانین آشرام نوشته شده بود: "در اینجا باید عشق بورزید، هیچکس برتری ندارد، دزدی بالاترین گناه است و هیچکس نباید از دولت حکومت یا هرچیز دیگری ترسی به خودش راه بدهد" با تمام این تفاسیر یک اتفاق پر تاملی در آشرام باپو رخ داد؛

قبلاً از طبقات هندی ها گفتیم و بیان کردیم که نجس ها خارج از چهار طبقه هندی ها بودند. حالا گاندی در آشرامی که برپا کرده بود و هزینه هایش را هم دوستدارانش به عهده گرفته بودند، چندتا از این خانواده های طبقه نجس ها را هم راه داده بود. آن ها که آمدند، بقیه شورش کردند و دوستانشان هم کمک های نقدی شان را قطع کردند.

کلی به گاندی اعتراض کردند که اینجا جای نجس ها نیست. باپو گفت: "هرکسی ناراحت است برود."

آن‌ها اینجا هستند و زندگی می‌کنند"

بقیه هم که اصرار گاندی را دیدند، بیخیال شدند و کوتاه آمدند و باهم زندگی کردند.

کم کم یکسال از آمدن گاندی گذشته بود و برای اولین بار قرار بود باپو در مراسم بازگشایی، یک دانشگاه سخنرانی کند.

جشن باشکوهی هم گرفته بودند و کلی مقامات انگلیسی، شاهزاده‌ها و پولدارهای غرق در جواهر هندی هم بودند، کنارشان هم گاندی با لباس کارگری خودش نشسته بود.

نوبت سخنرانی گاندی که شد بلند شد و گفت:

"اولا که من شرمسارم که باید با زبان انگلیسی که یک زبان بیگانه است با هموطنانم صحبت کنم".

بعد هم رو کرد به شاهزاده‌ها و گفت: "تا زمانی که شما خودتان را از این جوتاهرات رها نکنید، و آن‌ها را در راه هموطنانتان در هند مصرف نکنید، هیچ راه رستگاری در هند باقی نمی‌ماند".

اینجوری در اولین سخنرانی اش هم انگلیس را هدف قرار داده بود و هم پولدارهای هندی را!

### صدای اعتراض باپو بعد از یکسال با جنجال شنیده شد

جمعیت فقیر هند به او امیدوار شده بودند و در اولین چالشش بعد از سخنرانی، روستایی‌های یک منطقه با اصرار او را سر زمین‌هایشان بردند و آنجا دید که دولت، روستایی‌ها را مجبور می‌کند محصولشان را به کمترین قیمت به دولت بفروشند.

همین که گاندی وارد ماجرا شد و کمی شلوغ شد، پلیس به گاندی دستور داد باید سریع آنجا را ترک کند.

ولی او این کار را نکرد، پلیس هم دستگیرش کرد و قرار شد به زودی محاکمه شود.

همزمان هزاران روستایی آمدند نزدیک دادگاه و از او حمایت کردند.

دادگاه باپو که برگزار شد، قاضی فقط سعی می‌کرد زودتر ماجرا را تمام کند تا جنجال به راه نیفتد.

قاضی گفت: "شما با قید وثیقه می‌توانی آزاد شوی"

اما گاندی گفت: "من وثیقه نمی‌گذارم و زندان می‌روم"

قاضی فکر کرد و گفت: "شما بدون وثیقه هم آزادی فقط بروید و این جمعیت را کنترل کنید"

اینگونه گاندی آزاد شد.

در این دوران تمرکز باپو روی آموزش دوتا مسئله مهم بود.

اول اینکه به مردم یاد می‌داد اصول اولیه بهداشت را چطور رعایت کنند چون این موضوع خیلی برای گاندی مهم بود، و کیفی و عدم رعایت بهداشت مردم واقعا او را آزار می‌داد.

موضوع دوم هم این بود که به مردم یاد می داد جسارت داشته باشند و برای حقشان مبارزه کنند. البته مبارزه به روش بدون خشونت ساتیاگراها!

وقتی داستان مبارزه روستایی های آن منطقه به سرانجام رسید و دولت قول کمک همکاری داد، گاندی به موضوع بعدی رسیدگی کرد!  
در منطقه دیگری روستایی ها شکایت می کردند که امسال خیلی اوضاع بدی بوده و اصلا محصول نداشتند، ولی دولت مالیاتش را کامل می خواهد بگیرد

### **روستایی ها با چشم خودشان دیدند که سعادتشان به خودشان بستگی دارد!**

باپو هم بعد از بررسی اوضاع، کارزار نوه مالیات را آنجا راه انداخت.  
کارزار چهار ماه ادامه داشت تا اینکه آخر سر دولت مصالحه کرد.  
اینجا بود که روستایی ها با چشم خودشان دیدند که رستگاری شان به خودشان بستگی دارد.  
دیدند آزادی شان به رنج و فداکاری در راه گرفتن حقشان بستگی دارد.  
داستان این دو روستا اولین موفقیت های کوچک گاندی بود.

سومین کارزار، مبارزات کارگران نساجی بود.  
آن ها سر دستمزدشان با صاحب کارانشان اختلاف داشتند.  
کارگرانی که با تشویق گاندی حاضر شدند اعتصاب کنند انقدری که از کار بیکار شدند و گرسنه ماندند.  
باپو هم اعلام کرد تا زمانی که دولت این مسئله را حل نکند من روزه می گیرم و لب به غذا نمی زنم.

همین کار به ظاهر ساده گاندی باعث شد بعد از سه روز،  
کارگر و کافرما باهم کنار آمدند و گاندی روزه اش را شکست.  
این روزه گرفتن را باپو بارها برای کارهای مختلف انجام داد.  
در حقیقت یکجور اعتصاب غذا می کرد و سعی می کرد با توجه به محبوبیتی که داشت،  
توجهات را جلب کند و دولت را تحت فشار قرار دهد.  
حالا می خواهیم وارد داستان اصلی مبارزات گاندی وارد شویم.

هر انقلاب یا هر استقلالی نقطه عطفی دارد که داستان از آنجا شروع می شود.  
داستان استقلال هند هم از آنجا شروع شد که در دوران جنگ جهانی اول،  
انگلیسی ها قانونی را در هند تصویب کرده بودند به نام قانون رولات!  
به موجب این قانون هر شخص هندی که بر علیه حکومت حرفی بزند و مطلبی بنویسد،  
بدون محاکمه زندانی می شود و بهونه انگلیسی ها هم این بود که الان در جنگیم و در سراسر امپراطوری،  
نباید اختلافات داخلی، قدرت امپراطوری را تضعیف کند.

## آغاز مبارزات باپو برای استقلال هند

کشورهای تحت سلطه انگلیس از جمله هند هم به هر دلیلی مجبور بودند قبول کنند و قانون اجرا شده بود. اما بعد از جنگ جهانی و پیروزی انگلیسی ها همه منتظر بودند این قانون لغو شود. ولی حکومت انگلیسی هند قانون را مجدد تمدید کرد و گفت هیچ کسی حق اعتراض ندارد و مبارزه برای لغو این قانون، آغاز مبارزات گاندی برای استقلال هند بود.

آغاز مبارزاتی که باپو گفت: "بزرگترین نبرد تاریخ زندگی ام بوده است" نبردی که قرار بود 28 سال طول بکشد. از آنجایی که قانون رولات برعکس مسائل قبلی در سطح محلی و روستاها نبود، باید نبرد در سطح ملی راه می افتاد. روش مبارزه همان روش تمرین شده ساتیاگراها بود.

گاندی سعی کرد مردم را به سرپیچی و نافرمانی مدنی و تظاهرات دعوت کند. از طرف دیگر کنگره ملی هند، با مقاومت مدنی موافق نبود. کنگره ملی هند در حقیقت بزرگترین حزب هندی مخالف انگلیس ها بود که رهبران مخالف، تقریباً عضو این حزب بودند. وقتی که گاندی تصمیم گرفت مبارزات بدون خشونت و اعتصابات را شروع کند، کنگره مخالف این روش بود.

ولی باپو تصمیم گرفت خودش کار را جلو ببرد و کاری که کرد این بود که کل کشور را دعوت کرد، تا در یک روز مشخص همگی کاسی را تعطیل کنند و اعتصاب کنند. خبر دهان به دهان چرخید و در کل کشور پخش شد. روز موعود با شور و هیجان بی سابقه ای برگزار شد انقدر که اعضای کنگره و حتی خود گاندی را هم شگفت زده کرده بود.

## اتفاق وحشتناک در پنجاب رخ داد!

نکته بد ماجرا این بود که مبارزه در تمام شهرها بدون خشونت نبود. در بعضی شهرها از جمله دهلی مردم با پلیس درگیر شده بودند و حتی 5 نفر کشته شده بودند. بین تمام تمام اعتراضاتی که به خضونت منجر شده بود اتفاق وحشتناک اصلی در پنجاب افتاده بود. آنجا مردم با پلیس درگیر شده بودند و پلیس هم با خشونت تمام با مردم درگیر شده بود و کشت و کشتار راه انداخته بود. مردم هم مدیر یک بانک انگلیسی و دو انگلیسی دیگر را کشته بودند و چند انگلیسی دیگر را زخمی کرده بودند.

دولت بریتانیا با توجه به این اتفاقات، ژنرال دایر انگلیسی را به پنجاب فرستاد تا به هر نحوی که می داند، مردم را ساکت کند.

از طرفی گاندی هم تصمیم گرفت به پنجاب برود تا از نزدیک موضوع را بررسی کند، ولی پلیس وسط راه گرفتنش و برگرداندش به بمبئی که شاید اگر اجازه می دادند برود، تاریخ هند جور دیگری رقم می خورد و فاجعه پارک پنجاب رقم نمی خورد.

در پنجاب پارک بزرگی بود که مردم قرار گذاشته بودند آنجا دور هم جمع شوند و تظاهرات کنند. این پارک مسحور بود و اطرافش باز نبود. جمعیت زیادی هم در پارک جمع شده بودند.

ژنرال دایر انگلیسی برای ساکت کردن مردم نیروهایش را به پارک آورده بود. ژنرال دایر نیروهایش را ردیف کرد، تفنگ ها سمت ملت نشانه رفت و بدون هیچ اخطار اولیه ای به ملت، دستور شلیک مستقیم به سربازها داده شد.

شلیک به صدها زن و مرد و بچه ای که آنجا بودند و ده دقیقه مستقیم مردم را هدف قرار دادند. جلوی درب های خروجی جنازه ها تلمبار شده بود. یک چاه آب بزرگ وسط پارک بود که خیلی ها خودشان را پرت کردند داخل چاه که زیر تیرباران نمی رند اما داخل چاه مردند.

### ژنرال دایر دستور داد که هندی ها چهار دست و پا عبور و مرور کنند!

آن روز بسیار وحشتناک بود که هیچ وقت از ذهن تاریخ نمی رود. بعدها کمیسیون تحقیق این فاجعه از ژنرال دایر سوال می کند و می گوید: "شما دوتا تانک هم آورده بودید که به دلیل تنگ بودن کوچه های منتهی به پارک نتوانستید داخل پارک بیاورید، اگر می توانستید از آن استفاده می کردید؟ جواب داد البته" پرسیدند: باید جمعیت و متفرق می کردید اما این همه آدم کشتید، حتی کسانی که تلاش می کردند از دیوار بالا بروند و فرار کنند. آیا از عمد به قسمت های پر جمعیت تر تیراندازی می کردید؟ گفت بله

پرسیدند: می دانستید بین جمعیت تعداد زیادی زن و کودک هم بودند؟ گفت بله می دانستم". اتفاق دیگری هم افتاد. همان روزی که مدیر بانک انگلیسی کشته شده بود در جای دیگری از شهر چند نفر ریخته بودند،

سر خانم معلم انگلیسی و به قصد کشت زده بودنش و شاید،  
اگر پدر یکی از شاگردها آنجا نبود، شاید اصلاً زنده نمی ماند.

حالا که ژنرال دایر آمده بود دستور داد در همان خیابانی که آن اتفاق افتاده بود،  
هر هندی که می خواست رد شود باید چهار دست و پا رد می شد.  
حتی سربازهای ژنرال مردم را مجبور کرده بودند که از آن محل سینه خیز رد شوند.  
همه باید چهار دست و پا و سینه خیز رد می شدند.  
تاسف بار تر از این دو حادثه می دانید چه بود؟  
وقتی ژنرال دایر سرمست از پیروزی به انگلیس برگشت ملت مشب یک قهرمان از او استقبال کردند و حتی برای،  
بازنشستگی اش هزار پوند پول جمع کردند و به قهرمانشان هدیه دادند.

### اظهار نظر عجیب باپو بعد از اتفاقات پنجاب

بعد از اتفاقات پارک پنجاب باپو یک اظهار نظر خیلی عجیبی کرد.  
او گفت: کسانی که در پارک کشته شدند شهید نیستند چون داشتند فرار می کردند.  
آن ها باید بدون خشونت جلوی انگلیسی ها می ایستادند.  
با وجود تمام این اتفاقات قانون رولات پابرجا ماند.  
ولی دیگر نبرد برای نقض قانون رولات نبود، نبرد اصلی برای رهایی هند از استعمار انگلیس بود.  
گاندی می گفت: این بی تفاوتی و بی عرضگی ما است که باعث شده انگلیسی ها به ما حکومت کنند.  
آن ها به زور هند را از ما نگرفتند ما خودمان کشور را به آن ها دادیم.  
الان هم با قطع همکاری با آن ها می توانیم از کشور بیرونشان کنیم.  
برای همین هم گاندی کنگره ملی هند را قانع کرد تا برنامه هایش را برای اعتصابات و مبارزات بدون خشونت،  
با دولت بریتانیا در هند بپذیرد.

در همین زمان باپو تمام عقاید و شیوه مبارزاتش را در کتاب "هند سواراج" منتشر کرد.  
"سواراج" به معنی خودفرمانی است.

بعدش هم شروع کرد به تشویق مردم به استعفا!

از کارکنان دولت می خواست استعفا بدهند،

معلمان سر کار نروند، کالاهای خارجی نخرند و همه کنار هم مبارزه مدنی و بدون خشونت داشته باشند.

مردم هند که انگار قرن ها خواب بودند با شجاعت و روحیه فداکاری باپو، انگار از خواب بیدار شده بودند.

گاندی چندین ماه به نقاط مختلف هند سفر می کرد و به مردم آموزش نبرد ساتیاگراها را می داد.

در جریان سفرش وقتی متوجه شد به دلیل ورود پارچه های انگلیسی صنعت ریسندگی داخلی ورشکست شده، و تمام مردم از پارچه های انگلیسی استفاده می کنند، او اعلام کرد که تمام هندی ها باید از پارچه هندی استفاده کنند و هر هندی می تواند، یک چرخ نخ ریزی برای خودش داشته باشد و پاره ببافد

## گانندی استقلال هند را به بهای حمام خون نمی خواست

بعد هم ملت جمع شدند و تمام پارچه ها و لباس های انگلیسی خودشان را روی زمین ریختند، و یک کوهی از لباس و پارچه جمع شد و در یک حرکت سمبولیک، گانندی لباس ها و پارچه ها را آتش زد و اینطوری مردم بیش از گذشته با یکدیگر متحد شدند. چرخ نخ ریزی هم نماد مبارزات شد و حتی در پرچم حزب کنگره ملی هند هم از آن استفاده کردند. یکی دیگر از نتایج این تحریم هم ورشکستگی و بیکاری کارگران کارخانه های ریسندگی در انگلیس بود، که مشتری های اصلی شان هندی ها بودند.

اعتصابات و اعتراضات در سراسر هند ادامه داشت. دولت داشت فلج می شد، پیروزی نزدیک بود ولی به گانندی خبر دادند که در یکی از ایلت های هند، در شهری به نام چوری شورا، پلیس به مردم حمله کرده و مردم هم مقابله به مثل کردند، بعد پلیس مجبور شده عقب نشینی کند و به کلانتری برود. مردم هم کلانتری را آتش زدند و 22 نفر از پرسنل کلانتری مجبور شدند، از کلانتری بیرون بیایند و خودشان را تحویل ملت خشمگین بدهند.

مردم هم همه آن ها را کشته بودند. گانندی خبر را که شنید با ناراحتی تمام دستور توقف کارزار اعتراضات را در سراسر هند اعلام کرد. کارزاری که شاید چیزی هم به پیروزی اش نمانده بود. ولی گانندی استقلال را به بهای حمام خون نمی خواست. روش مبارزه او اینگونه نبود. خودش هم می دانست که تصمیمش از نظر سیاسی درست نیست و به این اعتراف هم کرد، ولی می گفت هدف نباید وسیله را توجیه کند.

**باپو معتقد بود که هنوز هند آمادگی استقلال را ندارد**

گاندی می گفت خشونت گناه است و این کشتن پلیس ها نشان می دهد که هند آماده استقلال نیست. در حقیقت ایمان گاندی رفتار او را کنترل می کرد و نمی توانست کاری را انجام بدهد که برخلاف عقیده و ایمانش باشد. بعد از توقف تظاهرات، دولت که از خوشحالی سر از پا نمی شناخت، از فرصت استفاده کرد و گاندی را به جرم نوشتن سه تا مقاله به منظور تشویش اذهان عمومی دستگیر کرد.

گاندی محاکمه می شود و در دادگاه جلوی رسانه های فرصت پیدا می کند، تا از خواسته ها و عقایدش دفاع کند و با صدای بلند درخواست استقلال هند را به گوش تمام مردم دنیا برساند. بعدش هم خودش از قاضی تقاضای اشد مجازات را برای خودش می کند. او می گوید من کار غیرقانونی کردم و هیچ چیز نباید بالاتر از قانون باشد.

قاضی دادگاه مثل تمام آدم های دیگر کاملاً تحت تاثیر حرف های گاندی قرار گرفته بود. قاضی وقتی رایش را داد و گفت به به 6 سال زندان محکوم شدی کمی فکر کرد و گفت: اگر این امکان فراهم شود که محکومیت شما کمتر شود هیچکس اندازه من خوشحال نخواهد شد. گاندی به زندان رفت.

زندانی که برای او مجازات نبود بلکه استراحت بود. به قول خودش بالاخره وقتی برای آرامش پیدا کرده بود. دو سال از محکومیتش گذشته بود که به خاطر عمل آپاندیس به بیمارستان آوردنش و بعد از عمل هم آزادش کردند که برود.

ولی در این دو سال خیلی چیزها عوض شده بود؛ مردم برگشته بودند سرکار، شوق و حرارت ها کم شده بود، کنگره ملی هند هم با دولت بریتانیا وارد [مذاکره](#) شده بود.

## اختلاف بین هندوها و مسلمانان شروع شد

گاندی موافق مذاکره و گرفتن امتیاز نبود. می گفت: ما باید حرفمان یکی باشد و فقط برای خروج آن ها از کشورمان مبارزه کنیم. برای همین هم گاندی خودش را از سیاست کنار کشید. اتفاق بدتر هم این بود که در این دوران اختلافات بین هندوها و مسلمانان شروع شده بود. چیزی که گاندی خیلی از آن واهمه داشت. مسلمان ها کمتر از یک چهارم جمعیت را داشتند و با هندوها که سه چهارم جمعیت را داشتند، اختلاف پیدا کرده بودند.

در بعضی جاها زد و خورد و کشت و کشتار هم راه افتاده بود. گاندی که دید کار اختلاف ها به جاهای باریک کشیده می شود،



برای اتحاد هندوها و مسلمان ها تصمیم گرفت 21 روز روزه بگیرد و به جز آب و نمک چیزی نخورد تا این اختلافات از بین برود.

گاندی گفت: "به نظر می آید که انگار خدا از میان رفته است. بیاید دوباره او را در قلبمان بر مسند خدایی بنشانیم".

بعد به خانه مبارز هندی و مسلمانی به نام محمدعلی جناح رفت و آنجا روزه 21 روزشو شروع کرد. برای ایجاد همبستگی بین هندو و مسلمان، دوتا پزشک مسلمان هم آنجا بودند تا از گاندی هندو مراقبت کنند. گاندی 21 روز لب به غذا نزد و بعد از روزه گاندی بود که اتحاد بین مسلمان ها و هندو موقتا برقرار شد. در حقیقت آتش اختلاف زیر خاکستر رفت.

در کنگره ملی هند چند نفر تاثیرگذار بودند که ما اشاره ای به اسم های آن ها می کنیم، و کمی هم به آن ها می پردازیم اما خلاصه تر! یکی از این افراد هم محمدعلی جناح است که مثل گاندی و جواهر لعل نهرو، در انگلیس و کالت خوانده و الان هم برای استقلال هند مبارزه می کند. طی دو سه سال بعدی گاندی از مرکز سیاست به دور بود.

## دهن کجی باپو به انگلیسی ها

سال 1928 کمیسیونی قرار بود در مورد آینده هند تصمیماتی بگیرد. کمیسیونی که حتی یک نفر هندی هم عضوش نبود و همین موضوع باعث شروع دوباره اعتراضات شد. کنگره ملی هند از گاندی خواست رهبری این اعتراضات را با روش ساتیاگراها بر عهده بگیرد. گاندی هم پیمان استقلال هند را تدوین کرد و خط مشی خواسته هایش را داخلش آورد.

بعد از قبول مسئولیت اعلام کرد حکومتی که ما را از لحاظ سیاسی و اجتماعی به بردگی کشانده است، هیچ وقت قصد اعطای آزادی به هندی ها را ندارد.

گاندی گفت در هند مستقل تمام سیستم مالیات و درآمدها باید بازبینی شود.

چرا ما باید به انگلیسی ها حتی روی نمک هم مالیات سنگین بدهیم؟

چرا باید انحصار تولید نمک در کشور ما دست انگلیسی ها باشد؟

چرا مردم فقیر حق تهیه نمک هم برای خودشان ندارند؟

بعد گاندی یکی دیگر از تصمیم های خاص خودش را گرفت.

او تصمیم گرفت از محل زندگی اش پیاده به سمت دریا برود و از آب دریا نمک بگیرد.

توجه داشته باشید که تولید نمک در انحصار انگلیس است و گرفتن نمک از دریا دهن کجی به این قانون است.

حالا دریا 370 کیلومتر با خانه اش فاصله دارد!  
گاندی وقتی شروع به پیاده روی کرد 61 سالش بود!

او با 78 مرد دیگر به طرف ساحل راه افتادند.  
آن ها 24 روز در راه بودند، از بیش از 300 روستا گذشتند و مردم را به اعتصابات و مبارزات مدنی تشویق کردند.  
ساکنان هر روستا به نشانه احترام تا روستای بعدی هدایتشان می کرد.  
دسته کوچک گاندی که به طرف ساحل حرکت کرده بود، وقتی به مقصد نزدیک شده بود، لشکر چندهزار نفری شده بود.

### گاندی: ما می خواهیم در نبرد حق علیه ظلم، دنیا با ما همکاری کند

در ساحل ده ها روزنامه نگار و خبرنگار از سراسر دنیا منتظر بودند پیرمرد به آنجا برسد تا با او دیدار و گفت و گو کنند.  
گاندی که برنامه اش توجه جامعه جهانی بود از این فرصت استفاده کرد و گفت:  
ما می خواهیم در نبرد حق علیه ظلم، دنیا با ما همکاری کند.  
بعد هم از دریا آب آورد، جوشاندش و از آن نمک گرفت.

گاندی با این حرکت، کار غیرقانونی انجام داده بود به همین دلیل هم دستگیر شد.  
جواهر لعل نهرو و بیش از 60 هزار نفر دیگر هم زندانی شدند.  
زندان ها دیگر جا نداشتند.

گزارش شده بود که مردم بعضا خودشان سوار ماشین پلیس می شدند که به زندان بروند.  
آن هایی هم که بیرون زندان بودند قرار تظاهرات به روش خاص گاندی گذاشتند.  
چطوری این کار را کردند؟ من تعریف می کنم شما تجسم کنید؛

دسته ای از هندی ها به رهبری مانی لعل گاندی، پسر گاندی راهپیمایی می کنند و به جلو حرکت می کنند.  
جلوتر که می روند پلیس ضدشورش را می بینند و هیچ عکس العملی نشان نمی دهند.  
پلیس به آن ها حمله می کند و با باتوم آن ها را زخمی و نقش زمین می کند،  
ولی آن ها هیچ مقاومت و واکنشی نشان نمی دهند.

دسته اول که از پا می افتند، دسته دوم به جلو می آیند و دوباره حمله پلیس و ضربه باتوم و...  
دسته ها یکی پس از دیگری می آیند و کوچک ترین خشونت و مقاومتی از آن ها سر نمی زند.

گاندی بعد از سال ها دوباره به لندن رفت اما اینبار در قامت نماینده هندوها

فقط 20 نفر از شدت ضربه های وارده کشته می شوند، صدها نفر زخمی می شوند.  
گزارشگرهای خارجی صحنه هایی را گزارش دادند که نظیرش در هیچ جای دنیا سابقه نداشته است.  
پلیس ها انقدر مردم را زده بودند که دست هایشان خسته شده بود.  
کمی بعد فشارها انقدر به دولت زیاد شد که دولت مجبور شد،  
گاندی را آزاد کند و والی انگلیسی هند از او خواست که پیش گاندی برود و با او مذاکره کند.

آن زمان چرچیل از این دعوت به شدت ناراحت شده بود و می گفت:  
قیافه حال به هم زن و نیمه لختش را نمی توانم تصور کنم که در شرایط برابر با نایب السلطنه انگلیس بخواهد مذاکره کند.  
گاندی که وارد اتاق شد یک لیوان آب درخواست کرد و بعدش از زیر لنگی که روی دوشش بود چیزی درآورد.  
نایب السلطنه گفت: این چیه که قایم کردی؟  
گاندی گفت به کسی نگویید ولی غیرقانونی نمک تولید کردم.  
بعدش هم نمک را داخل آب ریخت و خورد.  
دو طرف مذاکره را شروع کردند و نتیجه مذاکره چه بود؟

زندانی ها آزاد شدند، شورش داخلی لغو شد، استخراج نمک مجاز شناخته شد،  
ولی در خصوص خواسته اصلی یعنی استقلال هند قرار شد در میزگرد آینده ای که قرار بود،  
در لندن برگزار شود تصمیم گیری کنند و این شد که گاندی دوباره بعد از سال ها به لندن رفت،  
منتها این بار در قامت تنها نماینده کنگره ملی هند!

## مذاکرات هیچ نتیجه ای نداشت اما مجله تایمز باپو را مرد سال معرفی کرد!

گزارشگری که داشت خبر ورود گاندی به لندن را مخابره می کرد، گفت:  
"این مرد ریزنقش زیر باران، بدن نحیفش را با یک تکه پارچه پوشانده است.  
ما که اینجا با کت های کلفتیمان هم سردمان است."  
در لندن با اینکه یک جای درست حسابی و لوکس برای او در نظر گرفته بودند،  
ولی گاندی رفت محله فقیرنشین لندن،  
آنجا هم با لنگ و لباس غیرمعمول خودش میان مردم می رفت و به گرمی هم از او استقبال می شد.

گاندی با همه سر حوصله و با مهربانی حرف می زد.  
به بادیگاردهایی که برایش در نظر گرفته بودند اجازه حمل اسلحه نداد.  
باهاشون مثل یک دوست برخورد می کرد و حتی خانه هایشان هم می رفت.

حتی بعدا که به هند برگشت برایشان هدیه هم فرستاد.  
در لندن اصرار داشت از شهر لانکشاير بازدید کند.

یعنی همان شهری که کارزار تحریم پارچه های خارجی گاندی،  
باعث بیکاری کارگران کارخانه های ریسندگی اش شده بود،  
ولی حتی همان کارگرا هم به گرمی از او استقبال کردند و خیلی زود او در لندن معروف و محبوب شده بود.

مذاکرات در قصر سنت جیمز بود اما همانگونه که پیش بینی می شد نتیجه ای در بر نداشت و انگلیس کوتاه نمی آمد.  
در حقیقت نتیجه سفر گاندی بیشتر توجه جامعه جهانی و دیدار،  
گاندی با آدم های مشهوری مثل رومن رولان و موسیلینی بود.  
حتی مجله تایمز یک شماره کاملش را به گاندی اختصاص داد و او را مرد سال معرفی کرد.

### **باپو برای طبقه نجس ها اسم هاریجان را انتخاب کرد؛ یعنی مردمان خدا**

مذاکرات سه ماه طول کشید و تاثیرش روی گاندی این بود که عقایدش نسبت به یک جامعه جهانی پر رنگ تر شد.  
مثلا قبل از سفرش اصرار داشت که هندی ها باید از تقویم هندوها استفاده کنند ولی بعدش گفت:  
تقویم اروپایی را همه جای دنیا پذیرفتند پس بهتر است ما هم بپذیریم.  
خودش می گفت:

"بیش از هر زمان دیگر به این رسیده ام که سرشت انسان ها خیلی شبیه به هم است،  
و هر جای دنیا اگر به مهر برخورد کنی جوابت را با مهربانی می گیری"

گاندی به هند برگشت.

در هند شلیک به مردم و دستگیری ها تشدید شده بود.

جواهر لعل نهرو دستگیر شده بود و پشتش هم گاندی دستگیر شد.

نافرمانی های هندی ها هم از سر گرفته شد.

گاندی 63 ساله در زندان بود که به او خبر دادند دولت قصد دارد طرحی را تصویب کند،  
که به عنوان هدیه به اقلیت ها و طی آن به طبقه نجس ها اجازه بدهد،  
که بین خودشان رای گیری داشته باشند و نمانده خودشان را هم انتخاب کنند.

رهبر هندی نجس ها هم شخصی بود به نام آمبدکار که از همین طبقه بود،  
و توانسته بود هرجوری شده پیشرفت کند و دکترا بگیرد.

او هم با این طرح موافق بود و لی گاندی به شدت مخالف بود و می گفت:

"هدف دولت این است که اینطوری کاملاً نجس‌ها را از جامعه تفکیک کند، و این قانون باعث می‌شود نجس‌ها تا ابد نجس باقی بمانند".

البته گاندی به تازگی اسم طبقه نجس‌ها را هاریجان گذاشته بود به معنی مردمان خدا! گاندی به آمبدکار گفت:

"این موضوع نه تنها به نفع شما نیست بلکه تا ابد از جامعه منفک می‌شوید". ولی آمبدکار با گاندی موافق نبود.

### دیدگاه جامعه نسبت به طبقه نجس‌ها تغییر کرد

در نهایت گاندی که در زندان دستش به جایی هم بند نبود تصمیم گرفت، برای مخالفت با این قانون روزه بگیرد آن هم روزه تا مرگ!

به مقامات هم نامه نوشت که من تا سر حد جان در مقابل تصمیم شما مقاومت می‌کنم.

روزه گاندی شروع شد و واقعا هم تا یک قدمی مرگ پیش رفت،

تا اینکه در نهایت رهبران نجس‌ها توافق کردند که حق رای را بیخیال شوند و پشت بندش دولت هم قبول کرد.

تا قبل از این اتفاق خیلی از شاعرها و نویسندگان سعی کرده بودند،

نکبت نجسی در هند را محکوم کنند ولی اقدامی که کمر این نکبت را شکست همین روزه گاندی بود.

بعد این اتفاق برای اولین بار معابد هند درهایشان را به روی نجس‌ها که دیگر به آن‌ها هاریجان می‌گفتند، باز کردند.

آن‌ها اجازه پیدا کردند بین مردم بیایند و با آن‌ها معاشرت کنند و نگاه جامعه به آن‌ها تغییر کرد.

یک اتفاقی هم افتاد که جالب بود.

کوچکترین پسر گاندی عاشق دختر یک برهمن شده بود.

ولی چون طبقه اجتماعی شام به هم نمی‌خورد، طبق قوانین کاست نمی‌توانستند باهم ازدواج کنند.

پدران معروف این دختر و پسر هم با مشورت بزرگان کاست تصمیم گرفتند،

که این دختر و پسر 5 سال صبر کنند اگر بعد از 5 سال هنوز هم عاشق هم بودند، می‌توانند باهم ازدواج کنند.

در نهایت بعد 5 سال باهم ازدواج کردند.

توجه زیاد گاندی به زندگی نجس‌ها باعث شده بود،

هدف مبارزه اصلی یعنی استقلال هند به حاشیه برود،

مخصوصاً که گاندی یک نشریه هندی هم به نام هاریجان راه انداخته بود.

## شروع جنگ جهانی دوم

بعد از اینکه از زندان هم آزاد شد به یک روستا رفت و تمام فکرش را معطوف کرده بود به بهبود وضعیت هاریجان ها! البته برای این کارش دلیل هم داشت و می گفت:  
جامعه ای که با درصد زیادی از مردمش اینگونه رفتار می کند، آمادگی استقلال ندارد.

کار به جایی رسید که گاندی رسماً از عضویت حزب کنگره استعفا داد.  
او در این دوران یک نظریه اقتصادی معروف هم داد.  
گاندی می گفت: "برای اینکه هندی ها به انگلیس یا هر کشور دیگری وابسته نباشند، باید هر روستا نیازهای اقتصادی خودش را صفر تا صد تولید کند و نیاز به هیچ جای دیگر نداشته باشد.  
دنبال پیشرفت دولت های اروپایی هم نباشد."

البته که این نظریه او مخالفان داخلی زیادی هم داشت و حتی جواهر لعل نهرو هم مخالفش بود.  
او می گفت قرار نیست جامعه هند یک جامعه عقب مونده باشد و با پیشرفت های دنیا، هندی ها پیشرفت نکنند.  
خلاصه گاندی روزهایش را با تمرکز روی هاریجانا و همچنین نظریه اقتصادی اش طی می کرد.

البته او با یک رسم قدیمی هندی ها هم مبارزه می کرد، آن هم عدم ازدواج زن هایی بود که همسرانشان مرده بودند.  
تا اونموقع رسم بود و حتی اگر دختر جوانی همسرش می مرد، آن خانم دیگر نمی توانست ازدواج کند.  
گاندی تمام سعیش را کرد که این رسم برداشته شود و تا حدود زیادی هم موفق شد.

در همین اوضاع و احوال در دنیا یک اتفاق بزرگ افتاد.  
اتفاقی که مسیر تاریخ بشر را عوض کرد.  
جنگ جهانی دوم!

جنگ که شروع شد همان اول انگلیس اعلام کرد که هند هم در جنگ طرفدار ما است و هند ناخواسته وارد جنگ شد.  
سربازهای باید برای بقای امپراطوری بریتانیا می جنگیدند.

## اعتراف می کنم که افسرده و غمگین شدم!

صدای هندی ها هم با این تحقیر بلند شد و گاندی در این خصوص با نایب السلطنه انگلیس دیدار کرد.  
گاندی که در جنگ جهانی اول برای انگلیسی ها سرباز هم جمع می کرد،  
الان دیگر اعتقادی به امپراطوری بریتانیا نداشت ولی با روحیه و عقاید خاصی که داشت معتقد بود که:

"ما نباید الان از ضعف انگلیسی ها در جنگ برای استقلال هند استفاده کنیم. من نمی خواهم انگلیس شکست بخورد، مغلوب بشود و هیتلر بخواهد تحقیرش کند".

جنگ جهانی دوم روی اعتقاد مذهبی گاندی هم تاثیر گذاشته بود. گاندی در یادداشت هایش نوشته بود: "اعتراف می کنم که افسرده و غمگین شدم. در خلوت دلم در دعوای دائمی با خدایی هستم که می گذارد این اوضاع ادامه داشته باشد". در جریان جنگ، ژاپن، هم پیمان آلمان و دشمن انگلیس و هند به نزدیکی هند رسیده بود، و هند نگران حمله ژاپنی های قدرتمند بود.

این وسط از گاندی پرسیدند: اگر ژاپن حمله کند، شما بدون خصومت و توسل به جنگ متقابل چطوری می توانید از هند دفاع کنید؟ گاندی جواب داد: "اگر به ما حمله کردند ما نباید به آن ها جا، غذا، کار و... بدهیم تا بفهمند مورد تایید ما نیستند و بروند". در هر صورت اوضاع اینگونه بود که هندی ها خواستار استقلال بودند، انگلیس در جنگ بود، از طرف دیگر هندی ها نگران حمله ژاپنی ها بودند و از همه بدتر اینکه در این اوضاع آشفته، محمدعلی جناح و حزبش به نام مسلم لیگ صحبت هایی درمورد جدایی مسلمان ها از هند می کردند.

## هند را ترک کنید

محمدعلی جناح که جزء سران کنگره ملی هند هم بود سعی می کرد، دنبال منافع مسلمانان هند باشد و می خواست مسلمانان هند، فردای استقلال هند برای خودشان کشور مستقلی داشته باشند. خواسته ای عجیب و پر از نفاق که لرزه به اندام گاندی می انداخت، انقدری که حاضر بود هند استقلال نداشته باشد اما تکه تکه هم نشود.

گاندی 73 ساله در سال 1942 همراه با کنگره ملی هند قطعنامه ای را تنظیم کردند، به نام هند را ترک کنید و برای اینکه در حوادث جنگ جهانی و بعد از آن، هند بیش از این آسیب نبیند، خواهان خروج انگلیسی ها از هند شدند. ولی والی هند بازهم گاندی و رهبران مخالف دیگر را دستگیر کرد.

مردم به حمایت از گاندی و رهبرای حزب به خیابان ها آمدند و هند کاملاً چهره نظامی به خودش گرفت. دولت گاندی را در کاخ بزرگی در شهر پونا حبس کرده بود. این دوره حبس که آخرین دوره حبس گاندی بود اصلاً برایش خوش آیند نبود.

اول اینکه عذاب وجدان داشت برای نگهداری او در این کاخی که هست و می گفت: دولت پول زیادی را که مالیات کارگران بیچاره هست را خرج می کند.

بعدهم به این حس بدش مصیبت شخصی دیگری هم اضافه شد. شش روز بعد از دستگیری اش منشی و همکار قدیمی اش که 25 سال کنارش بود به علت سکت قلبی مرد. گاندی در حصر به نشانه اعتراض به عدم خروج انگلیسی ها یکبار دیگر هم روزه اعتراضی گرفت، و چند نفر از اعضای هندی دولت هم به نشانه حمایت از گاندی استعفا دادند.

## همسر باپو از دنیا رفت

اوضاع مبارزات خیلی خوب پیش می رفت اما مصیبت های شخصی باپو تمام شدنی نبود. کارستوربای همسر گاندی که 62 سال کنارش زندگی کرده بود و کنارش مبارزه کرده بود، در حالی که سرش روی پاهای گاندی بود و لباس ساری سفیدی که گاندی برایش دوخته بود را به تن داشت، از دنیا رفت. بعد از مرگ کاستوربای با توجه به سن گاندی و روزه ی سختی که گرفته بود حال عمومی اش خیلی بد شد.

بدنش عفونت کرد و مبارزات برای آزادی او انقدر بالا گرفت که دولت مجبور شد پیرمرد نحیف 74 ساله را از زندان آزاد کند.

بعد از آزادی گاندی متوجه شد که دولت بریتانیا تمام سعیش را می کند تا بین مسلمانان هند و هندوها اختلاف بیندازد. مسلمانان خواهان جدایی از هند و تشکیل کشوری مستقل بودند؛ کشوری به نام پاکستان!

در مورد زمانی صحبت می کنیم که کشورهای بنگلادش و پاکستان وجود نداشتند و همه شان هند بودند. هند همسایه ایران بود.

گاندی رفت سراغ محمدعلی جناح و از او خواهش کرد حرفی درمورد جدایی و تکه پاره کردن هند نزنند. جناح از اینکه می دید گاندی معروف پیشش می آید و به او التماس می کند، مغرور تر از قبل شده بود.

از یک طرف هندی ها از گاندی شاکی بودند که چرا انقدر به مسلمانان بها می دهد و مقابلشان نمی ایستد، از طرف دیگر مسلمانان از گاندی شاکی بودند که چرا او نمی خواهند مسلمانان استقلال داشته باشند.

با شروع سال 1945 جنگ جهانی وارد مرحله پایانی اش می شد.

اقتصاد هند که همیشه ناکارآمد بود،

در اوضاع جنگ به کلی نابود شده بود و حتی بعضی جاها قحطی هم آمده بود و سایه شوم قحطی، روی کل کشور افتاده بود.



## انگلیسی ها تصمیم گرفتند با هندی ها برای انتقال قدرت صحبت کنند

انگلیس هم درست است که جنگ را برده بود ولی حملات آلمان کشور را نابود کرده بود. دغدغه اصلی دولتمردان انگلیسی رسیدگی به اوضاع کشور خودشان بود. در حقیقت هند دیگر برایشان ثروت نبود، بلکه باری رووی دوششان بود. هند درخشان ترین جواهر بریتانیا در حال تبدیل به یک خار آزاردهنده بود. انگلیسی ها که با اعتراضات گسترده هندی ها روبرو شده بودند، تصمیم گرفتند مذاکرات را برای انتقال آرام قدرت به هندی ها شروع کنند.

این تصمیم انقدر برای هندی ها یکباره و عجیب بود که ابتدا هیچکس باورش نمی شد، و فکر می کردند از سیاست انگلیس است!

اینکه دولت بریتانیا واقعا قصد خداحافظی با قدرت را داشته باشد، بیش از حد خوب به نظر می رسید. خبر به باپو که در یکی از روستاهای نزدیک به شهر پونا در آشرامش کنار نجس های رفتگر زندگی می کرد.

از گاندی خواستند که برای مذاکرات تحویل قدرت با بریتانیا به دهلی بیاید. اما مشکل چه بود؟

مشکل دیگر انگلیس نبود بلکه نمی توانستند اعضای کنگره و جناح را دور هم جمع کنند. جالب اینجاست که رئیس کنگره هند خودش یک مسلمان بود.

ولی خواسته جناح و حزب مسلم لیگش چیز دیگری بود.

دو طرف نتوانستند سر تشکیل دولت موقت ملی با هم کنار بیایند.

والی انگلیسی هند که از یکدندگی جناح به ستوه آمده بود از جواهر لعل نهرو خواست که دولت موقت را تشکیل بدهد. جناح چکار کرد؟

چنان آتشی برپا کرد که آتشش هنوز هم خاموش نشده است!

## این آشوب و جنگ نیست بلکه نیازمند واژه جدیدی است!

او به مسلمان ها فرمان اقدام مستقیم داد.

به نام دین و با پشتیبانی مقام های رسمی در شهرهایی که تعداد مسلمان ها بیشتر بود، سر هندوها ریختند سر هندوها و از طرف دیگر در شهرهایی که هندوها بیشتر بودند، سر مسلمانان ریختند و یکدیگر را تا می خورد، زدند، کشتند، غارت کردند، تجاوز کردند.

انقدر صحنه‌ها وحشتناک بود که خبرنگارانی که در جنگ‌ها حضور داشتند، می‌گفتند در خونین‌ترین جنگ‌ها هم ما چنین صحنه‌هایی ندیدیم. یک خبرنگار نوشت: این آشوب و جنگ نیست بلکه نیازمند واژه جدیدی است! او گفت: من با سابقه سال‌ها حضور در جنگ‌ها به سادگی بهم نمی‌خورد، اما چیزهایی که اینجا اتفاق می‌افتد واقعا حال آدم را بد می‌کند.

خونه‌هایی بود که آتش زده شد، خانواده‌هایی که جلوی چشمانشان مردانشان را به می‌کشتند و به زن‌هایشان تجاوز می‌کردند. باپو به سمت بنگال رفت که وحشتناک‌ترین اتفاق‌ها آنجا افتاده بود. از روستایی به روستا دیگر می‌رفت و از آن‌ها خواهش می‌کرد دست از انتقام بردارند.

گاندی برای توبه و مجازات بیشتر خودش دمپایی‌هایش را از پایش درآورده بود، و در حالی که خیلی از اعضای کنگره مشغول سهم بردن از قدرت بودند، پیرمرد 77 ساله پای برهنه با ذکر شعری سعی می‌کرد مسیرش را در روستاها ادامه بدهد.

پیاده روی‌های گاندی دوماه طول کشید ولی مردم انگار دیگر گوش شنوایی نداشتند. خودش می‌گفت: "حالا دیگر مردم بیشتر از اینکه به حرف من گوش بدهند، دوست دارند عکس من را روی دیوار اتاقشان داشته باشند".

### **باپو پیشنهاد نخست وزیری به جناح داد اما فایده نداشت**

گاندی برای تلاش‌های آخر حتی به جناح پیشنهاد نخست وزیری هم داد اما باز هم مسلم لیگ و جناح راضی نشدند. گاندی گفت حداقل اجازه بدهید ابتدا دولت را تشکیل بدهیم بعد در مورد جدایی مسلمانان صحبت کنیم، نذارید قبل از استقلال، هند چندپاره بشود.

اما هم کنگره علاقه داشت زودتر به قدرت برسد و هم مسلم لیگ می‌خواست، زودتر کشور مستقلش را تشکیل بدهد و حرف گاندی دیگر خریدار نداشت. وقتی روز موعود یعنی روز استقلال هند فرارسید، باپو ترجیح داد حتی در دهلی هم نماند و حاضر نشد در مراسم استقلال شرکت کند و حتی حاضر نشد پیامی هم بفرستد.

هند بعد از سال‌ها مبارزه و استعمار از زیر ستم انگلیس بیرون آمد و جواهر نعل نهر و اولین نخست وزیر هند شد. پاکستان هم به عنوان کشوری مستقل و مسلمان تاسیس شد. بعد از استقلال هند و تشکیل پاکستان خشونت‌ها همچنان ادامه داشت،

مسلمان های شهرهای دیگر مجبور شدند به سمت پاکستان بروند و هندی های پاکستان مجبور شدند، به شهرهای هندی بروند.

در جریان این رفت و آمدها بیش از 14 میلیون آواره شدند و بیش از 1 میلیون نفر کشته شدند. گاندی برای اینکه جلوی کشتار و آوارگی بیش از حد را بگیرد برای 18 بار و آخرین بار روزه گرفت و گفت: تا رهبران احزاب مخالف به رهبران حزبشان اعلام آتش بس نکنند روزه اش را نمی شکنند.

در عرض 6 روز رهبران تمامی گروه ها تضمین کتبی دادند که خشونت را کنار می گذارند، روزنامه ها و مطبوعات جهان از تاثیر شگرف روزه گاندی متعجب بودند. بعضی از آن ها شاید تازه به محبوبیت گاندی پی برده بودند. روزنامه تایمز نوشت: آرمان خواهی و محبوبیت گاندی تا پیش از این هرگز به این روشنی اثبات نشده بود.

## باپو کشته شد

کمی بعد از این حوادث در یکی از مراسم نیایشی که گاندی برگزار می کرد، بمب منفجر کردند. هدف کشتن گاندی بود ولی به او آسیبی نرساند. گاندی در هیچ نیایشی حاضر نبود بادیگارد داشته باشند. گاندی هرجایی که می توانست نیایش ها را در فضای باز و رودر روی جمعیت انجام می داد.

جالب اینکه در این نیایش ها از سرودهای مذهبی ادیان مختلف استفاده می کرد. در یکی از این نیایش ها داشت به سمت جمعیت می رفت که نیایشش را شروع کند. طبق معمول این اواخر دوتا از نوه هایش که نوه های خواهر و برادرش بودند، زیر بقلش را گرفته بودند و به او در راه رفتن کمک می کردند.

کمی که جلوتر رفت از بین جمعیت یک مرد جوان به او نزدیک شد. اول به نشانه احترام جلوی گاندی زانو زد بعد بلند شد، هفت تیرش را درآورد و سه بار پشت هم به بدن گاندی شلیک کرد. باپو کشته شد.

مردم هند به گاندی باپو می گفتند؛ یعنی پدر ملت!  
باپو کشته شد و قاتل یک هندو افراطی به نام گودسه بود که قبلا هم از طرفداران گاندی بود، ولی به علت سازش گاندی با مسلمان ها از او روی برگردانده بود و تصمیم به کشتنش گرفته بود، و شاید بزرگترین لطف را در حق گاندی کرده بود!

گاندى 79 ساله تنها كار ديگرى كه از دستش بر مى آمد تا آتش اختلافات را خاموش كند، فدا كردن جان خودش بود و با مرگ گاندى واقعا آبى روى آتش ريخته شد. گاندى براى مردمش زندگى كرد، رنج برد و براى مردمش مرد. او آزادى از زنجير بردگى بيگانه را به يك پنجم از نوع بشر هديه كرد. وقتى داشتند به رسم هندوها جنازه گاندى را مى سوزاندند، نزديك به يك ميليون نفر فرياد زدند: گاندى جاودانه است.

بعد مراسم خاكستر گاندى را به چهار نقطه مختلف هند بردند و داخلش رودخانه ها ريختند، تا خاكسترش هم متعلق به كل كشور هند باشد. باپو رفت ولى ايستادگى اش در مقابل زورگويى ماندگار شد، او رفت ولى روش مبارزات بدون خشونتش براى هميشه ماندگار شد...